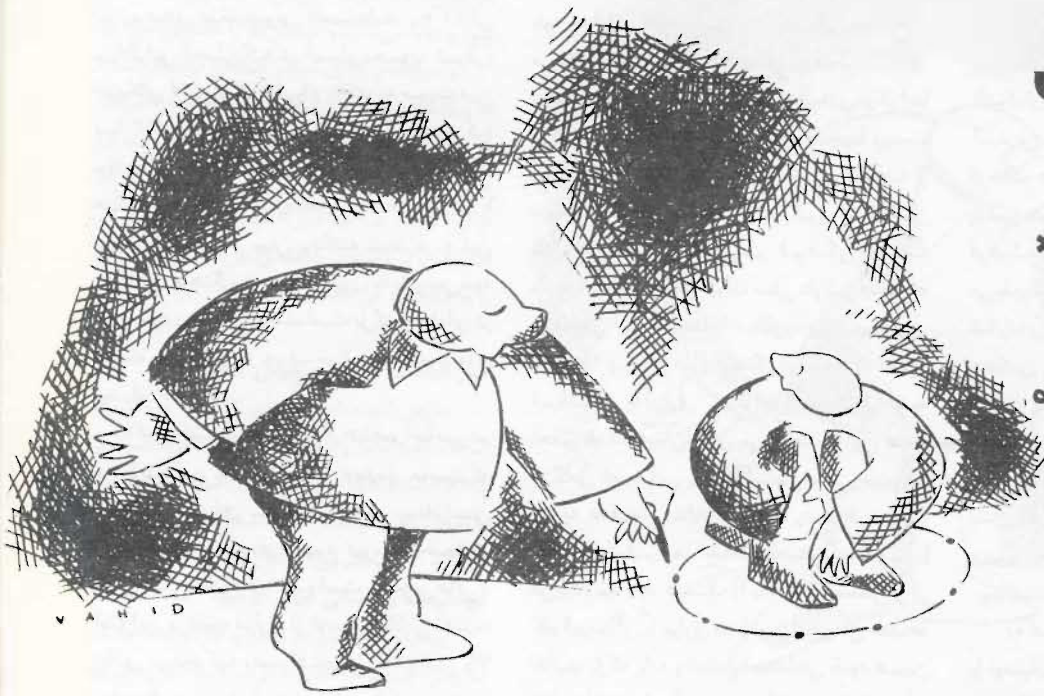


فرهنگ و توسعه*

محمد جعفر پوینده



ارزش‌های متفاوت با ارزش‌های کشورهای باشد که امروزه از بالاترین درآمدها بهره‌مند هستند. گسترش اخیر نهادهای دموکراتیک، گزینش‌های اعطایی بازار در روش‌های مشارکت‌آمیز اداری مؤسسات، این امکان را برای افراد، گروه‌ها و فرهنگ‌های مختلف فراهم آورده‌اند که چنین گزینشی را خودشان انجام دهند.

برای ارزیابی کیفیت زندگی شاخص‌های مختلفی پیشنهاد شده است: طول عمر، سلامتی، تغذیه‌ی مناسب، آموزش و پرورش و دسترسی به ذخیره‌ی جهانی آگاهی‌ها، فقدان نابرابری‌های مبتنی بر جنس، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، خودمختاری، دستیابی به قدرت، حق مشارکت در زندگی فرهنگی جوامع و در تصمیم‌گیری‌های مهمی که بر زندگی و کار شهروندان تأثیر می‌گذارند و مانند آن‌ها. بدیهی است که هیچ مجموعه‌ای از شاخص‌های کمی ممکن نیست تمام غنای مفهوم توسعه‌ی انسانی را در بر گیرد. اما همین جنبه‌ها هستند که در برداشت دوم از توسعه اهمیت دارند، برداشتی که توسعه را در حکم تقویت توانایی‌های افراد و افزایش گزینش‌های ممکن برای آنان می‌داند و آن را فقط به صورت انباشت محض کالاها یا مادی در نظر نمی‌گیرد.

نقش فرهنگ در این دو برداشت از توسعه متفاوت است. در برداشتی که بر رشد اقتصادی تأکید می‌ورزد، فرهنگ هیچ نقش اساسی و مهمی ایفا نمی‌کند و صرفاً جنبه‌ی ابزاری دارد؛ ممکن است مشوق یا مانع رشد اقتصادی سریع بشود. به همین ترتیب است که مذهب پروتستان و آیین کنفوسیوس را عامل تشویق پس‌انداز، انباشت سرمایه، کار سخت، بهداشت، عادات سالم زندگی و

در آمیختن فرهنگ به معنای انسان باورانه و فرهنگ در معناهای مردم شناختی آن (به ویژه در معنایی که مجموعه‌ی ویژگی‌های متمایز و مشخص‌کننده‌ی شیوه‌ی زندگی مردم یا جامعه‌ای را نشان می‌دهد) منشاء بسیاری از آشفته‌گویی‌های پژوهشگران و مسئولان سیاسی است. از دیدگاه مردم شناختی، عبارت «پیوند میان فرهنگ و توسعه» بی‌معنا است، زیرا اقتصاد بخشی از فرهنگ مردم است... در واقع ابهامات نهفته در چنین عبارتی، دشواری عقیدتی اصلی برای کمیسیون است: آیا فرهنگ جنبه‌ای از توسعه یا ابزاری برای توسعه، به معنای پیشرفت مادی است، یا این که فرهنگ، هدف و مقصود توسعه، به معنای شکوفایی همه جانبه‌ی زندگی بشر در تمام شکل‌های آن است؟

مارشال سالینز

«تفکرانی چند درباره‌ی تاریخ فرهنگی "فرهنگ"»

از مجموعه کارهای مقدماتی کمیسیون فرهنگ و توسعه

اوت ۱۹۶۴

انسانی را برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد هر ساله منتشر می‌کند) توسعه فرایند افزایش آزادی واقعی کسانی است که از مواهب هر فعالیت بهره‌مند می‌شوند که خودشان آن را ارزشمند می‌دانند. این برداشت از توسعه‌ی انسانی (بر خلاف توسعه‌ی صرفاً اقتصادی) پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را به فرهنگ پیوند می‌دهد. فقر در این معنا دلالت بر آن دارد که نه فقط کالاها و خدمات اساسی با کمبود مواجه است، بل که امکان گزینش زندگی پربارتر، خشنودکننده‌تر، ارزشمندتر و ارزش‌یافته‌تر نیز وجود ندارد. این گزینش ممکن است انتخاب راهی متفاوت، شیوه‌ی توسعه‌ای متفاوت بر اساس

دو برداشت از توسعه

«فرهنگ» و «توسعه» به دو مفهوم متغیر بدل شده‌اند که طیف گسترده‌ای از معناها را روشن و گاه گیج‌کننده را در بر می‌گیرند. اما در چارچوب گزارش حاضر کافی است که دو برداشت متفاوت را از توسعه در خاطر داشته باشیم. بر اساس برداشت اول، توسعه فرایندی از رشد اقتصادی، افزایش سریع و مداوم تولید، بهره‌وری و در آمد سرانه است (و گاهی نیز با تأکید بر توزیع گسترده‌ی مواهب این افزایش تعریف می‌شود)، بر اساس دیدگاه دوم که گزارش جهانی توسعه‌ی انسانی و بسیاری از اقتصاددانان مشهور نیز آن را پذیرفته‌اند، (گزارش جهانی توسعه‌ی

نیز روحیه‌ی ابتکارجویی دانسته‌اند. به تازگی بنیادگرایی انجیلی که در آسیای جنوب شرقی، امریکای لاتین و افریقا رواج یافته، به صورت دین بنیان‌گذاران خرده - مؤسساتی معرفی شده که نطفه‌های رشد اقتصادی سرمایه‌دارانه هستند. هنگامی که نگرش‌ها و نهادهای فرهنگی راه رشد را سد می‌کنند، باید از میان برداشته شوند. در چنین دیدگاهی، فرهنگ به صورت چیزی پدیدار نمی‌شود که به خودی خود ارزش‌مند است، بل که وسیله‌ای در خدمت یک هدف به حساب می‌آید: حفظ و ارتقای پیشرفت اقتصادی.

اکنون که توسعه به یکی از عناصر اساسی در این پایان قرن بدل می‌شود بر عهده‌ی ماست که معنای تازه‌ای به آن بدهیم. بنابراین ژرف‌اندیشی درباره‌ی مفهوم توسعه، معضل فکری اصلی سال‌های آینده است. (پطرس غالی)

البته این برداشت ابزاری از توسعه هنگامی اهمیت زیادی می‌یابد که رشد اقتصادی از ارزشی والا برخوردار می‌شود. تردیدی نیست که در درون جامعه‌های ثروتمند گروه‌هایی یافت می‌شوند که با رشد نامحدود یا بی‌پایان و مصرف‌بارگی مخالف هستند و به حد معمول مواد لازم و کافی بسنده می‌کنند: در صفوف آنان، برخی از پژوهش‌گران، کشیشان، اعضای گروه‌های رزمنده و نمایندگان بعضی از مجامع به چشم می‌خورند. اما حتا برای طرفداران رشد اقتصادی نیز این پرسش مطرح می‌شود که آیا باید برای رشد اقتصادی به مثابه‌ی هدفی در خود ارزش قایل شد و ابزارها، از جمله فرهنگ را فقط وسیله‌ی تحقق این هدف دانست، یا این که خودرشد اقتصادی نیز ابزاری بیش نیست که نمی‌تواند نقش اساسی جلوه‌های فرهنگی زندگی انسان را انکار کند. اگر نیک بنگریم، بیشتر افراد از آن رو برای کالاها و خدمات ارزش قایل هستند که به یاری آن‌ها می‌توانند با آزادی‌فراينده‌ای بر اساس ارزش‌های شان زندگی کنند. به علاوه به دشواری می‌توان پشتیبان این نظریه بود که فرهنگ به نقشی صرفاً ابزاری کاهش یابد. بی‌تردید آن چه را ما - به عنوان برترین معیار - به درستی ارزش‌مند می‌دانیم فقط، ممکن است به عرصه‌ی فرهنگ مربوط شود. برای مثال، آموزش و پرورش رشد اقتصادی را تسریع می‌کند و از این لحاظ ارزشی ابزاری دارد، اما در عین حال ارزشی ذاتی دارد و از اجزای اساسی توسعه‌ی فرهنگی است. به همین سبب نباید فرهنگ را به نقش فرعی عاملی صرف رشد اقتصادی کاهش داد.

بنابراین در عین پذیرش نقش ابزاری بسیار گسترده‌ی فرهنگ در توسعه، این نکته را هم باید پذیرفت که تمام جنبه‌های فرهنگی در ارزیابی توسعه به همین نقش ابزاری محدود نمی‌شود. فرهنگ نقشی دیگر را نیز ایفا می‌کند، زیرا به خودی

خود هدفی مطلوب است و به زندگی ما معنی می‌دهد. این دو نقش را فرهنگ نه فقط در ارتقای رشد اقتصادی، بل که در پیوند با هدف‌های دیگر ایفا می‌کند، از جمله در پیوند با حفظ محیط زیست، پاسداری از ارزش‌های خانوادگی و حمایت از نهادهای مدنی جامعه. در بی‌گیری تمام این هدف‌ها، بعضی از عامل‌های فرهنگی تأثیرات مثبت و بعضی دیگر تأثیرات منفی دارند و همین که به دلایلی این هدف‌ها را مطلوب بدانیم، برای نگرش‌ها و ویژگی‌های فرهنگی‌ای نیز - به نحوی غیرمستقیم یا ابزاری - ارزش قایل می‌شویم که به تحقق هدف‌هایمان یاری می‌رسانند. با این همه هنگامی که به این پرسش اساسی‌تر می‌رسیم که چرا به هدف‌های خاصی (مانند رشد اقتصادی، کاهش نابرابری‌ها، حفظ محیط زیست و...) می‌پردازیم، باید فرهنگ را به نحوی اساسی‌تر در نظر بگیریم، آن را ابزاری در خدمت این یا آن هدف‌ها ندانیم، بل که پایه و اساس اجتماعی خود همین هدف‌ها به حساب آوریم. ما هنگامی می‌توانیم درک «بُعد فرهنگی توسعه» را آغاز کنیم که به این هر دو نقش فرهنگ آگاهی یابیم.

فرهنگ و توسعه

در بالا توسعه‌ی انسانی با استناد به فرد تعریف شد که به طور همزمان، هدف نهایی و عامل یا کارگزار اصلی آن است. در واقع مردم پویا، سرزنده، شایسته، آگاه، خوش‌خوراک، تندرست و با انگیزه بهترین ضامن رشد بهره‌وری برای هر جامعه‌ای هستند. اما افراد ذراتی مستقل و خودبسند نیستند: آنان با هم کار می‌کنند و به شیوه‌های گوناگون با هم به رقابت برمی‌خیزند و ارتباط متقابل برقرار می‌سازند. فرهنگ است که آنان را به هم پیوند می‌دهد و رشد هر فردی را ممکن می‌سازد. فرهنگ است که مناسبات افراد را با طبیعت و محیط مادی‌شان، با دنیا و جهان تعریف می‌کند و از رهگذر فرهنگ است که آنان نگرش‌ها و باورهای خود را درباره‌ی دیگر شکل‌های زندگی حیوانی و گیاهی بیان می‌کنند.

در این معنا، تمام شکل‌های توسعه، از جمله توسعه‌ی انسانی، تابع عوامل فرهنگی هستند. در واقع سخن گفتن از «پیوند میان فرهنگ و توسعه» بیهوده است، زیرا توسعه و اقتصاد از عوامل یا جنبه‌های فرهنگ مردم هستند. بنابراین فرهنگ ابزاری برای پیشرفت مادی نیست، بل که هدف و غایت توسعه‌ای است که به شکوفایی همه جانبه‌ی زندگی انسان در تمام شکل‌هایش معنا می‌شود.

از سوی دیگر اگر این تعریف جامع و فراگیر فرهنگ را کنار بگذاریم و آن را صرفاً به مثابه‌ی «شیوه‌های یا هم زیستن» تعریف کنیم، و اگر منظورمان از «توسعه»، «گسترش امکانات و حوزه‌ی

گزینش‌های فرد» باشد، تحلیل مناسبات میان فرهنگ و توسعه در حکم مطالعه‌ی چگونگی تأثیرگذاری این شیوه‌های مختلف با هم زیستن بر گسترش دایره‌ی گزینش‌های انسانی خواهد بود. فرهنگ هیچ ملتی ایستا یا دگرگون‌ناپذیر نیست. بر عکس هر فرهنگی در حال تغییر مدام است، بر فرهنگ‌های دیگر تأثیر می‌گذارد و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد، و این پیوند متقابل ممکن است به شکرانه‌ی تبادلات و انتشار داوطلبانه باشد، یا برعکس به نحوی ستیزه‌آمیز، با کاربرد زور و فشار صورت پذیرد. بنابراین هر فرهنگی بازتاب تاریخ، آداب و رسوم، نهادها و نگرش‌های یک کشور، جنبش‌ها، ستیزه‌ها و پیکارهای اجتماعی آن و نیز نشان‌دهنده‌ی تناسب قوای سیاسی موجود در درون و بیرون مرزهایش است. هر فرهنگی در عین حال پویا است و مدام تحول می‌یابد.

به همین سبب هنگامی که می‌گوئیم فرهنگ را توصیف‌گر توسعه کنیم، مانند وقتی که از توسعه‌ی «فرهنگی پایدار» سخن می‌گوییم، باید بسیار محتاط باشیم. نباید این تصور را ایجاد کنیم که فرهنگ ابزاری است که «پایداری» هدفی دیگر را تضمین می‌کند؛ هم‌چنین نباید تعریفی که ارائه می‌دهیم، نافی آن باشد که فرهنگ بتواند غنی شود و گسترش یابد. نباید برای فرهنگ معنایی به غایت محافظه‌کارانه قایل شویم. فرهنگ سرچشمه‌ی پیشرفت و خلاقیت است. همین که فرهنگ را دیگر به چشم ابزار صرف ننگریم و نقشی راهگشا، سازنده و خلاق برای آن قایل شویم، به ناگزیر باید پیشرفت زندگی را در خود مفهوم توسعه جای دهیم. هر کشوری ضرورتاً فقط یک فرهنگ ندارد. بسیاری از کشورها و شاید هم بیشتر آن‌ها چند فرهنگی، چند ملیتی و چند قومی هستند و چندین زبان، دین و سبک زندگی دارند. کشور چند فرهنگی می‌تواند از کثرت‌گرایی خود بهره‌های بسیاری ببرد، و البته با خطر ستیزه‌های فرهنگی نیز مواجه است. در این جا است که نقش حکومت‌ها اهمیت پیدا می‌کند. آن‌ها البته نمی‌توانند فرهنگ مردم را تعیین کنند، اما می‌توانند بر آن تأثیر مثبت یا منفی بگذارند و بدین ترتیب فرایند توسعه را دگرگون سازند.

اصل اساسی راهنمای ما باید احترام گذاشتن به تمام فرهنگ‌هایی باشد که حرمت‌گزار و پذیرای دیگر فرهنگ‌ها هستند. احترام بسیار فراتر از دیگرپذیری صرف است؛ احترام مستلزم آن است که در برابر دیگران برخوردی مثبت پیشه کنیم و فرهنگ‌شان را شادمانه بپذیرا شویم. صلح اجتماعی برای توسعه‌ی انسانی ضرورت دارد و مستلزم آن است که ویژگی‌های فرهنگی به صورت عناصری بیگانه، ناپذیرفتنی یا نفرت‌انگیز در نظر گرفته نشوند، بل که بازتاب شکل‌های هم‌زیستی انسانی

خلاقیتی که زاده‌ی همین نوع است، این جامعه‌ها را نوآور و بویا می‌سازد و دوام آن‌ها را تضمین می‌کند. و سرانجام آزادی عنصر اساسی فرهنگ است، به ویژه آزادی برگزیدن ارزش‌هایی که خود را موظف به دفاع از آن‌ها می‌دانیم و آزادی انتخاب زندگی مطلوب خودمان. یکی از اساسی‌ترین نیازهای ما، آزادی در تعریف نیازهای اساسی خودمان است. فشارها یا بی‌اعتنایی جامعه‌ی بین‌المللی این آزادی را به مخاطره می‌افکند.

فرهنگ جهانی چهل تکه

بیدیهی است که ملت‌های مختلف به یکدیگر سخت وابسته‌اند و این وابستگی متقابل، افزایش یافته است و هم‌چنان افزایش می‌یابد. معمولاً وابستگی متقابل به مناسبات بازرگانی، سرمایه‌گذاری خارجی، گردش پول‌ها و سرمایه‌ها و مهاجرت‌های انسانی تعبیر می‌شود.

پیشرفت‌های سریع حمل و نقل و ارتباطات و به ویژه پیشرفت‌هایی فنی مانند کابل نوری، ریزکامپیوترها، فکس‌ها و پخش ماهواره‌ای فاصله‌ها را بسیار کاهش داده‌اند. با این همه بخش فرایندهای فرهنگی در سطح جهانی دست کم همان اندازه اهمیت دارد که بخش فرایندهای اقتصادی. اعضای «کمیسون» در گردهمایی‌های خود در شهرهای بسیار مختلف و به هنگام در نوردیدن چهار گوشه‌ی جهان مشاهده کرده‌اند که از کشمیر تا لیسبون، در چین نیز مانند پرو، در شرق، غرب، شمال و جنوب، جوانان تمام دنیا شبیه هم هستند. لباس‌های واحد، شلوار جین، آرایش‌ها، تی‌شرت‌ها، نرمش‌های واحد، عادات غذایی واحد، برخوردهای واحد به جنسیت، طلاق و سقط جنین، حتا جنایت‌های مربوط به مواد مخدر، بزرقتاری با زنان و تجاوز به آنان، کلابرداری و فساد نیز مرزها را در می‌نوردند و در همه‌جای دنیا به هم شباهت دارند.

این فرهنگ جهانی به تمامی در اختیار یک کشور به تنهایی، مانند ایالات متحده‌ی آمریکا، یا در اختیار «غرب» یا «شمال» نیست. در عرصه‌ی موسیقی، ادبیات و هنر، فرهنگ بین‌المللی از این پس در بمبئی، ریودوژانیرو، اوآگادوگو (ولتای علیا) یا سئول به همان اندازه شکل می‌گیرد که در نیویورک، لندن، لیورپول یا پاریس.

در تمامی جهان یک فرهنگ عامه پسند - در عرصه‌ی موسیقی، سینما، تلویزیون، شیوه‌ی لباس، عادات یا رفتار - با قدرت تمام در فرهنگ‌های دیگر رسوخ می‌کند و غالباً با استقبال گرم و حتا با شور و اشتیاق آن‌ها روبه‌رو می‌شود. نه فقط برنامه‌های تلویزیونی افریقایی بل که گروه‌های پاپ انگلیسی، کسارتون‌های ژاپنی، پاورقی‌های احساس‌آسای و نزنولایی و برزیلی، فیلم‌های هنگ‌کنگی از بخش



پرستش خدایان برگزیده، آزادی نگارش و مانند آن‌ها.

در مقابل، آزادی فرهنگی نوعی آزادی جمعی است و به حق هر گروه در گزینش و پی‌گیری سبک زندگی مطلوب خود مربوط می‌شود. البته تردیدی نیست که بعضی از گروه‌ها ممکن است فشارهای خفه‌کننده و سرکوب‌کننده‌ی اعمال کنند و با آزادی فرد به مخالفت برخیزند. پذیرش مفهوم حقوق جمعی هم‌چنین ممکن است با محروم ساختن بعضی از اعضای گروه از همین حقوق همراه باشد، همان‌گونه که در مورد بسیاری از جوامع مبتنی بر کاست دیده می‌شود. اما این موارد در حکم تحریف مفهوم حقوق جمعی هستند. آزادی فرهنگی به تعبیر درست، شرط شکوفایی آزادی فردی است و تعهدات ذاتی اعمال حقوق و مسئولیت‌های لازمی اختیارات را در بر می‌گیرد. حقوق فردی اساسی در زمینه‌ی اجتماعی جای می‌گیرند و با تعهد هر فرد در برابر جامعه‌ی انسانی همراه هستند، جامعه‌ای که یگانه بستر شکوفایی همه‌جانبه و آزاد اشخاص است.

در وهله‌ی دوم، آزادی فرهنگی به تعبیر درست، ضامن آزادی در تمام عرصه‌های دیگر است و در کنار حقوق جمع، حقوق یکایک افراد را نیز حفظ می‌کند. حقوق فردی ممکن است مستقل از حقوق جمعی وجود داشته باشد، اما وجود حقوق جمعی و آزادی فرهنگی، ضامن مکملی برای آزادی فرد است.

در وهله‌ی سوم، آزادی فرهنگی با حمایت از شیوه‌های گوناگون زندگی، به تشویق آزمایش‌گری، تنوع و خلاقیت می‌پردازد که مبانی توسعه‌ی انسانی هستند. در واقع تنوع جامعه‌های چند فرهنگی و

به شمار آیند و هر کسی بتواند درس‌ها و اطلاعات ارزش‌مندی از آن‌ها بگیرد.

در این‌جا فقط نگرش‌ها مطرح نیستند. مسأله‌ی قدرت نیز در میان است. تسلط یا برتری فرهنگی غالباً بر پایه‌ی طرد گروه‌های فرودست استوار است.

تمایز میان «ما» و «آنان» و معنایی که به چنین تمایزی داده شده، منشاء اجتماعی دارد؛ این تمایز غالباً بر استدلال‌های به اصطلاح علمی استوار است که گروهی به یاری آن‌ها بر گروهی دیگر اعمال قدرت می‌کند و این اعمال قدرت را در نظر خود توجیه می‌نماید. تمایزهای مبتنی بر «نژاد»، «قومیت» یا «ملیت» هیچ‌گونه مبنای زیستی ندارند. در نتیجه، سیاست‌های استوار بر احترام متقابل را مشاهدات و ملاحظات علمی به شدت تقویت می‌کنند.

در دنیایی که «پاکسازی قومی» تعصب دینی و پیش‌داوری‌های نژادی بخشی از زندگی و واقعیت روزمره هستند این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان احترام را جایگزین کینه کرد. مسئولان سیاسی نمی‌توانند به زور قانون احترام را تحمیل کنند یا افراد را وادارند که در برابر فرهنگ‌های دیگر رفتار احترام‌آمیز داشته باشند.

اما می‌توانند آزادی فرهنگی را به یکی از استوانه‌های دولت بدل سازند. مقامات قوای مقننه، قضاییه و اجراییه می‌توانند اصول برابری، حقوق مدنی و آزادی فرهنگی را عملی کنند.

ویژگی آزادی فرهنگی آن است که با دیگر شکل‌های آزادی شباهت کامل ندارد. در وهله‌ی نخست، بیشتر آزادی‌ها به فرد مربوط می‌شوند - آزادی اندیشه و بیان، آزادی سفر و گردش، آزادی

جهانی برخوردارند و در جهان عرب نیز فیلم‌های هندی پخش گسترده دارند.

این پخش فرهنگ عامه‌پسند توده‌ای با این خطر همراه است که مبادا گستره‌ی جهانی بعضی از رسانه‌ها آن‌ها را به تحمیل محتوای برنامه‌ها بر خلاف سلیقه‌ها و منافع اقلیت‌ها بکشاند. آن‌چه در این‌جا مطرح است، سلیقه‌ها و منافع یک اقلیت نیست، بل که سلیقه‌ها و منافع گروه‌هایی از زنان و مردان عادی است. منظور آن نیست که رسانه‌های توده‌ای باید به کوچک‌ترین مخرج مشترک توجه کنند. اگر محور توجهات عامه با اقلیت متفاوت باشد، محورهای توجه اقلیت ممکن است به نفع اکثریت نادیده یا ناچیز شمرده شود. تلویزیون و رادیو باید عرصه‌های گسترده را تحت پوشش قرار دهند. از سوی دیگر گستردگی و جهان‌شمولی، توجه به منافع و سلیقه‌های خاص را ممکن می‌سازد.

از آن‌جا که تنوع و گوناگونی ارزش‌مند هستند، باید در حد امکان بکوشیم به تمام انواع صداها امکان دهیم که روی طول موج‌ها و در فضایی شنیده شوند که عرصه‌ی مشاع یا مشترک جهانی است.

در هر حال تصور دنیایی که به یک رنگ درآمده، تصویری فریبنده است. همان‌گونه که مبادلات بازرگانی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و گردش پول‌ها فقط مناطق محدودی را در بر گرفته و بر بقیه‌ی دنیا تأثیری نگذاشته است، جهانی شدن فرهنگ نیز ناهمگون است و تازه آغاز شده است. این فرایند در شهرها و حومه‌ها و حتا در پیشرفته‌ترین روستاها نیز مسلماً دیده می‌شود. اما به رغم گسترش سریع رادیوی ترانزیستوری و تلویزیون، فقیران مناطق روستایی از آن‌ها محروم مانده‌اند. خود جهانی شدن فرایندی نابرابر و ناموزون است و از بی‌اطمینانی، ناامنی و آشفتگی نظام جهانی ذره‌ای نمی‌کاهد.

آگاهی به همین وضعیت است که واکنش‌هایی را برانگیخته است. در دنیای پس از جنگ سرد، مردمان و رهبران‌شان، در درجه‌ی اول در اروپای مرکزی و شرقی، و اما در جاهای دیگر نیز بر هویت خود مجدداً تأکید می‌ورزند. الگوهای اطلاعات و مصرف یک‌دست شده غالباً با استقبال روبه‌رو نمی‌شوند. افراد به فرهنگ روی می‌آورند تا هویت خود را تعریف کنند، بسیج شوند و بر ارزش‌های فرهنگی محلی‌شان تأکید ورزند. همین ارزش‌ها غالباً برای تنگدست‌ترین آدم‌ها یگانه چیزی است که می‌توانند طلب کنند، زیرا ارزش‌های سنتی هویت‌ساز و تداوم‌بخش هستند و به زندگی آنان معنا می‌دهند.

در بسیاری از کشورها نوعی در خود فرو رفتگی تشنج‌زا و بازگشت به سنت‌های گذشته، حتا به قبيله‌گرایی صورت گرفته است. تجدید حیات دینی در همه جا دیده می‌شود: بنیادگرایی اسلامی در

دنیای مسلمان، بنیادگرایی انجیلی مسیحی در ایالات متحده‌ی آمریکا و نیز در آسیای جنوب شرقی، آفریقا و آمریکای لاتین. این پدیده آیین هندو را در هند و دین یهود را در اسرائیل در بر می‌گیرد و تا حدی واکنشی است بر ضد تأثیرات از خود بیگانه‌کننده‌ی گسترش تکنولوژی‌های مدرن در سطح وسیع و نیز بر ضد توزیع نابرابر مواهب گسترش صنعت، بسیاری از آن می‌ترسند که توسعه به از دست رفتن همبستگی جمعی، ارزش‌های شخصی و هویتشان بیانجامد.

هرچند گروه‌های متعددی آرزومند حفظ سنت‌های قدیمی خود هستند - حتا اگر این کار گاهی به قیمت بازگشت به قبيله‌گرایی تمام شود - اکثریت عظیم مردم با سنت‌های خودشان در «مدرنیته» مشارکت می‌ورزند. وجود خود کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه این گرایش مردمان سراسر گیتی را نشان می‌دهد. بعضی از ویژگی‌های جامعه‌ی سنتی شایسته‌ی آن هستند که دست نخورده باقی بمانند؛ این ویژگی‌ها یا ویژگی‌های دیگر ممکن است حتا به توسعه‌ی اقتصادی یاری برسانند؛ در مقابل ویژگی‌های دیگری هستند که تغییر می‌یابند و با الزامات دنیای غرقه در پیشرفت و دگرگونی هماهنگ می‌شوند؛ بعضی از ویژگی‌ها هم از فرهنگ‌های دیگر گرفته شده‌اند.

به نظر می‌رسد که ژاپن و دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی در این راه موفق‌تر از دیگران بوده‌اند. عادات‌های مصرفی، علائق جمعی، شکل‌های همکاری و نظام‌های سلسله‌مراتبی سنتی به رشد اقتصادی شگفت‌انگیز این کشورها یاری رسانده‌اند. سنت یا مدرنیته، هیچ یک ایستا نیستند و از تحول باز نمی‌مانند. نه سنت را باید بی‌قید و شرط پذیرفت و نه مدرنیته را. سرشت سرکوبگر بعضی از ارزش‌ها و آداب سنتی - یا مدرن - آشکار است، سنت ممکن است مترادف سکون یا سرکوب، ایستایی، امتیازات و اعمال وحشیانه باشد؛ مدرن‌گری نیز چه بسا با از خودبیگانگی، بی‌هنجاری، طرد و از دست رفتن هویت و روحیه‌ی جمعی همراه باشد.

با وجود چهل سال تلاش در راه توسعه، فقر همچنان در سطح گسترده وجود دارد. اگرچه نسبت اشخاص فقیر در تمام قاره‌ها - به استثنای آفریقا - کاهش محسوسی یافته، شمار مطلق آنان افزایش پیدا کرده است.

بیش از یک میلیارد تهی‌دست کمابیش از دسترس جهانی شدن فرایندهای فرهنگی به دور مانده‌اند. فقر و طرد تحمیلی، شر مطلق است. هدف تمام کوشش‌هایی که برای توسعه صورت می‌گیرد، نابودی این بلایا و فراهم ساختن زمینه برای شکوفایی تمام استعداد‌های یکایک انسان‌ها است. با این همه در بیشتر موارد، در فرایند توسعه،

بیشترین بارها بر دوش فقیران سنگینی می‌کند. رشد اقتصادی خود به مانعی در راه توسعه‌ی انسانی و فرهنگی بدل می‌شود. در گذار از کشاورزی معیشتی به کشاورزی بازرگانی، زنان و کودکان بیس از همه آسیب می‌بینند. در جریان انتقال از جامعه‌ی سنتی (که در آن خانواده‌ی گسترده به اعضای محروم خود رسیدگی می‌کند) به جامعه‌ی بازار (که در آن قربانیان رقابت بی‌هیچ حمایت اجتماعی رها می‌شوند) این قربانیان گاهی با سرنوشت هولناکی مواجه می‌گردند. در جریان گذار از مناسبات روستایی ارباب و رعیتی به مناسبات مبتنی بر اصول مبادله‌ی پولی، فقیران نوعی از حمایت را از دست می‌دهند، بی‌آن‌که از حمایت جدیدی بهره‌مند شوند. و سرانجام در جریان گذار از جامعه‌ی کشاورزی به جامعه‌ی صنعتی، قدرت‌های عمومی به نفع شهرنشینان و به ضرر توده‌ی وسیع دهقانان عمل می‌کنند. امروزه شاهد تبدیل اقتصادهای دارای برنامه‌ی متمرکز به اقتصادهای مبتنی بر بازار و انتقال از خودکامگی به نظام‌های دمکراتیک هستیم؛ در جریان این دگرگونی‌ها باید با تورم، بی‌کاری گسترده، افزایش فقر، از خودبیگانگی و شکل‌های جدید جرم و جنایت مقابله کنیم.

البته منظور آن نیست که مدرن‌گری شری است که باید به دور انداخته شود؛ مقصود ما درست برعکس است. جامعه‌های سنتی از آداب و رسوم وحشیانه و سرکوب‌گرانه برکنار نیستند؛ این وحشی‌گری‌ها به شکل‌های گوناگونی اعمال می‌شوند: ختنه‌ی زنان و اسارت جنسی، حمله به زنان بسیار کم‌چهره‌ی، سوزاندن بیوه زنان، ازدواج کودکان، کشتن نوزادان دختر، خشونت‌های خانگی، آدم‌خواری، بردگی، بهره‌کشی از کار کودکان، در پی گسترش سریع جمعیت که حاصل کاهش میزان میرندگی در کشورها بی‌است که به طور سنتی میزان زاینده‌ی بالایی دارند، باعث می‌شود که توسعه دیگر نوعی گزینش به حساب نیاید، بل که ضرورتی عاجل باشد.

دگرگونی‌های پرشتاب، تأثیر فرهنگ غرب، وسایل ارتباطی توده‌ای، رشد سریع جمعیت، شهرگستری، زوال روستاهای سنتی و خانواده‌ی گسترده، فرهنگ‌های سنتی را (که اغلب بر پایه‌ی سنت شفاهی بنا شده‌اند) دگرگون کرده‌اند. فرهنگ‌ها یک‌پارچه نیستند و فرهنگ نخبان که اغلب به فرهنگ جهانی نظر دوخته است، به طرد فقیران و ضعیفان گرایش دارد. □

« مطلب حاضر ترجمه‌ی پیش‌گفتار گزارش کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه است که انتشارات یونسکو در سال ۱۹۹۶ آن را با عنوان «تنوع خلاق ما» منتشر کرده است:

Notre Diversité Créatrice, Unesco
1996